



### یک درام اجتماعی

**محیط زیست/ رسول کاهانی**

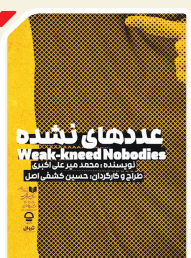
«محیط زیست» نام‌نمایشی به‌نویسندگی و کارگردانی رسول کاهانی است که از ۲۰ دی در تماشاخانه خصوصی ملک‌روی صحنه‌رفته و تا ۱۰ بهمن هر شب ساعت ۱۹ و ۳۰ با مدت زمان یک ساعت و ۲۰ دقیقه به اجرای خود ادامه خواهدداد. تهیه‌کننده این‌نمایش محمود یآوری و بازیگران آن مجید یوسفی، سُرور پیروانی، داریوش رشادت و اشکان دلاوری هستند. در خلاصه داستان این اثر نمایشی آمده است: «آن شب در تمام تهران، تریاک پیدا نمی‌شد.» در محیط زیست، یک درام واقعی مبتنی بر رابطه اتفاق می‌افتد. این نمایش مسئله دارد و یک وضعیت نمایشی است که اگرچه گسترش پیدا نمی‌کند، اما در برخورد باجالش‌های ساده‌بحران‌آفرین می‌شود.



### کاراکترهایی که بدمن نیستند

**تهران پاریس تهران/ سعید دشتی**

نمایش «تهران پاریس تهران» به‌نویسندگی صالح علوی‌زاده، کارگردانی سعید دشتی و تهیه‌کنندگی سیدسام بهشتی از ۱۴ آبان تا ۱۸ بهمن هر روز ساعت ۱۸ بامدت زمان ۵۵دقیقه‌روی صحنه می‌رود. بازیگران این اثر نمایشی سینا ساعی، آیدا ماهیانی و فرزین محدث هستند. در خلاصه داستان این اثر آمده است: «سارا دختری جوان، پس از مرگ پدرش، برای انتقام از عوامل قتل او، نقشه‌اش را شروع کرده و به پاریس رفته و پس از بازگشت به ایران وارد قصه‌ای پیچیده می‌شود.» سعید دشتی کارگردان نمایش «تهران پاریس تهران» در گفت‌وگویی در مورد کاراکترهای این اثر نمایشی گفته است: «در این نمایش مخاطب وقتی کاراکترهای سارا، سهراب و روانشناس را می‌بیند به آن‌ها به عنوان یک «بدمن» نگاه نمی‌کند و ریشه‌های اتفاقاتی را که بر آن‌ها گذشته درک می‌کند. این نحوه به تصویر کشیدن شخصیت‌ها برای مخاطب ملموس است و می‌تواند با کاراکترها احساس همذات‌پنداری داشته‌باشد.»



### یک کم‌دی اجتماعی

**عده‌های نشده/ حسین کشفی اصل**

«عده‌های نشده» نام‌نمایشی به‌نویسندگی محمد میرعلی‌اکبری و طراحی و کارگردانی حسین کشفی اصل است که از ۱۷ بهمن تا ۱۱ اسفند هر روز ساعت ۱۸ روی صحنه سالن قشقایی مجموعه تئاتر شهر می‌رود. بازیگران این نمایش عزالدین توفیق، فریدر حمتی، وحید کریمی، شهاب عباسیان، کیما جواهری، رویاخیب‌اری، مهیار اسلامی، کامران اقتداری، الهه‌پور جمشید و شیما خوش‌اقبال هستند. در خلاصه داستان «عده‌های نشده» آمده است: «قصه آدم‌هایی که عمری دویند و نرسیدند.» حسین کشفی اصل این نمایش را اثری در گونه کم‌دی اجتماعی معرفی می‌کند و درباره داستان آن توضیح می‌دهد: «این نمایش، قصه آدم‌هایی‌ست که پر از رویا و هدف هستند، ولی بنا به دلایل مختلفی که در زندگی و اجتماع داشته‌اند، نتوانسته‌اند به خواسته‌های خود دست پیدا کنند.»

یکشنبه ۸ بهمن ۱۴۰۲  
سال دوم • شماره ۴۳۴  
www.hammihanonline.ir

### نگاه مترجم

# روایتی از سانتیاگو تا تهران

### گزارش مترجم از کتاب نشخوار رویاها



**بیتا ابراهیمی**

مترجم

رأس ساعت ۱۳:۰۵ دقیقه، ژنرال خاویر پالاسیوس، پیامی ۶ کلمه‌ای برای مقام ارشدش در ارتش شیلی، ژنرال آگوستو پینوشه ارسال کرد:

*Misión cumplida, moneda tomada, presidente muerto.*

«موفقیت عملیات، سقوط قصر، مرگ رئیس جمهور.»

این پیام اعلان مرگ یک‌رویا بود، مرگ یکی از زیباترین تجارب سیاسی و اجتماعی قرن بیستم، پایان تلاش صلح‌آمیز آلوده و پیرروانش برای برقراری دموکراسی، بدون به‌کارگیری سرکوب مخالفانش و بدون خشونت. خشونت‌ی که آلوده تلاش در اجتناب از آن داشت، با تمام توان به ساختمانی حمله برده بود که تا آخرین لحظه برای دموکراسی مبارزه کرد و اگر کودتاچیان با هوایما و بمباران از آسمان و تانک از زمین حمله نمی‌کردند، چگونه می‌توانستند در برابر ملتی پیروز شوند که با ظهور آلوده شکوفا شده بود. این پایان حکومت مردم بود و البته آغاز روایت آریل دورفمن در کتاب «نشخوار رویاها».

#### روایت تبعید

بالاترین آمار در میان صدارت شیلی به مس اختصاص دارد، اما در دهه‌ی ۱۹۸۰، تبعیدیان سیاسی گوی رقابت را از مس بردند!

اگر دورفمن در روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، در نقش مشاور فرهنگ و رسانه‌ی آلوده، در قصر ریاست جمهوری می‌بود، بی شک کشته می‌شد. فرار دورفمن از چنگ مرگ از روز کودتا آغاز شد و تا سال‌ها بعد ادامه یافت. او به دستور حزب به سفارت آرژانتین پناه برد و از آنجا به آرژانتین، سپس به پاریس رفت و بعد از هلند و درنهایت از آمریکا سر درآورد و گریز دائمی او از مرگ، مرگ در هیئت حقیقی و مرگ باورها و رویاهایش، از همان سفارت آرژانتین با داستان‌هایی همراه بود؛ داستان‌هایی که به‌تدریج عمق و دامنه‌ی فجایع دیکتاتوری را نمایان می‌ساختند. آریل دورفمن، سرخورده از شکست، با زن و پسر خردسالش کشور را ترک کرد.

#### روایت سکوت

هیچ الهه‌ای از سکوت من آزرده نشده بود...

آریل با بار عذاب وجدان به پاریس رسید، عذاب وجدان از اینکه کنار آلوده نبوده و بیشتر به دلیل وعده‌هایی که او و هم‌پیمانانش به توده‌ی مردم داده بودند، وعده‌هایی که محقق نشد و سکوت بر او چیره شد. در توالث متلی ارزان قیمت در پاریس، در سحرگاهی که هیچ الهامی برای دورفمن نویسنده به همراه نداشت، سکوت تمام‌قد رخ نمود و به خودتنبیهی او با غوطه زدن در فقر و فلاکت دامن زد. دورفمن با تمام توان تلاش کرد از همان مسیر گذشته پیش برود، شاید که رویاهای از دست‌رفته محقق شوند. تمام زندگی خود را وقف فعالیت‌های حزبی کرد و سکوت ادبی اش را پس زندگی سیاسی پنهان کرد، تا اینکه درنهایت دریافت این راه، راه او نیست و آنگاه بود که الهه‌ی شعر و هنر به او رو کرد، با شعری درباره‌ی مردی که پله‌ها را می‌شمارد تا به قتل‌گاه خود برسد.

اگر ۲۰ پله بود، تو را به دستشویی نمی‌راند، اگر ۴۵ باشد، برای شکنجه نمی‌برند، اگر از ۸۰ بگذرد و دیگر کورمال کورمال بلغزی، کورمال و چشم‌بهسته، تا بالای پله‌ها، اوه، اگر از ۸۰ بگذرد فقط یک مقصد در انتظار است، فقط یک مقصد و فقط یک مقصد دیگر مانده که تو را نبرده‌اند.

#### روایت رشد

تلاش برای خودکوی که ذاتاً با ماهیت وجودی انسان قرین است، برای من باید با پاره‌هایی از رسیدن‌ها، بازگشت‌ها و عزیمت‌ها قدم می‌کشید و می‌بالید... ماجرای تبعید سرشار از خاطرات و اخبار تلخ و سرخوردگی‌ها و البته امیدها و فرصت‌های رشد بود، تبعیدی که می‌توانست ویران‌کننده باشد، نوعی آزادی به تبعیدی عطا کرد که به خلق و شکوفایی بدل شد و دورفمن آنگونه که خود اذعان می‌کند نوشتن راه‌راهی برای مبارزه‌ی بی‌وقفه به امید حفظ و جلالی این آزادی می‌داند. زندگی دورفمن در فقر و مهاجرت به پوست اندازی منجر شد. او ناچار به بررسی و بازنگری خود شد؛ چنان که ورای منفعت‌طلبی فردی، خود را در برابر خواننده عریان و به اشتباهاتش اعتراف کرد. از سنت خانوادگی تبعید برای هویت‌یابی بهره برد و این کتاب را نوعی «روان درمانی» و «پروان‌ریزی» دانست، با این امید که از آرامش ناشی از صداقت بهره‌مند شود. از خود گفت و آنچه آموخته و اخلاقیاتی که در راه منافع حزبی زیرپا گذاشته و رویدادهایی که نادیده گرفته و بعد که چشم باز کرده، به فرمان انسانیت، صلح و اخلاق گام برداشته و هشدار گوئتر گراس را هرگز فراموش نکرده که «وقتی چیزی از نظر اخلاقی درست‌باشد، باید بدون در نظر گرفتن عواقب سیاسی یا شخصی از آن دفاع کرد.»

#### روایت سیاست و اجتماع

تاریخ معاصر آنقدر وجود و مسموم کرده بود که بدانم در زمانی استبداد، اغلب بار مرحن بر دوش مردان است و بار عزار بر دوش زنان. مداخلات سیاسی ایالات‌متحده در اوضاع سیاسی شیلی که از سال‌ها پیش با تخصیص

«داستان غم‌انگیزی در کتاب درباره‌ی آپارتمانی در پاریس می‌گویید که قرار بوده حزب در اختیار شما و خانواده‌تان قرار بدهد اما بعدتر نظر‌شان تغییر می‌کند و آن را به مرد وزنی دیگر با شرایط مشابه شما می‌دهند و وقتی برای پس گرفتن وسایل تان به آنجا می‌روید، متوجه می‌شوید که اسباب‌بازی پسرتان را برداشته یا در واقع دزدیده‌اند و اشاره می‌کنید که توقع‌تان این بوده که در تبعید آن‌ها رفیق باشند. آیا زمانی بوده که از مردم‌تان در تبعید بیزار شوید؟ نه کسانی که طرفدار پینوشه بودند، بلکه مردمی از حزب خودتان یا آدم‌های عادی که در آن شرایط دروغ می‌گفتند یا کلاهبرداری می‌کردند. هرگز فکر کردید که لیاقت آن‌ها کسی مثل پینوشه بوده؟

نفرت، کلمه‌ی اشتباهی است. ناامیدی، تأسّف یا سر‌درگمی احساساتم بودند. اما همیشه فکر می‌کنم بدترین تجربه‌ها (به استثنای مرگ) باید فرصت‌هایی برای آموختن و تفکر باشند. هر چه باشد این واقعیت است که مرا شیرفهم کرده بود. مبارزه با دیکتاتوری، حرکت شرافتمندانه‌ای است اما موقعیت‌های آن مبارزه هم اغلب مبارزان را تبدیل به مردمی می‌کند که بدترین ویژگی‌های‌شان را به نمایش می‌گذارند. در رمان، «اعتماد»، با چشمان کاملاً باز درباره‌اش نوشته‌ام. احتمالاً اگر تجربه‌ی پاریس را از سر نگذرانده بودم، هرگز قادر به نوشتن آن رمان نمی‌شدم. اما فقط به خاطر اینکه از سوی رفقای یک نفر خیانت‌هایی رخ می‌دهد، به این معنا نیست که ما باید از تلاش برای جهانی بهتر دست برداریم، چون دشمن آنقدر شیطانی است که فراموش می‌کنیم آن‌هایی هم که تلاش می‌کنند طلسم شیطان را بشکنند، آدم‌هایی با خطا، اشتباه و نا‌کامل هستند.

«بعد از بازگشت به شیلی وقتی پسرتان گفت که می‌خواهد از شیلی مهاجرت کند، چه حسی داشتید؟

یادم بعد از ۱۷ سال تبعید خیلی تغییر کرده بودم با کشور عوض شده بود، من هم دیگر مناسب آن‌جانب‌وادم و به‌لطف همسر، آنخلیکا، به این درک رسیدم، اما خب قلمم شکست. ساختار این خاطرات به‌شیوه‌ای است که آن دلشکستگی ملموس باشد؛ یک بخش مرا مجبور می‌کرد برای بازگشت به شیلی مبارزه کنم در حالی‌که در سکاسن‌های موازی وقتی به کشور برگشتم، آن را از دست می‌دادم. در کتاب جدیدم، «موزه‌ی خودکشی»، این از دست دادن کشور حتی بیشتر از کتاب «نشخوار رویاها» در محوریت قرار می‌گیرد.

«باز هادر کتاب‌تان به نقش زنان اشاره کردید؛ نه فقط همسران و از خودگذشتگی‌هایی که به خرج داده بود، بلکه در فصلی درباره‌ی آن رقص غمگین از سوی یکی از زنان ناپدید‌شندگان نوشتید و خوب یادم است که در کتاب «شکستن طلسم وحشت» هم نقش زنان را ستایش کرده بودید. می‌توانید بیشتر درباره‌ی نقش زنان و اینکه چطور بخشی از مبارزه با دیکتاتوری بودند علاوه بر نقش مادری و همسری بگویید؟

در ادبیات من زنانی وجود دارند که شورشی بودن و یابی‌گری آن‌ها از محوریت‌های داستان است. این حتی در داستان‌های کوتاه‌م به چشم می‌خورد. در رمان «ایبوه‌ها» (که به فارسی هم ترجمه شده و به‌شکل نمایشنامه هم درآمد و اسم شخصیت قهرمانش هم درست مثل شما صاحب‌کننده‌ی عزیز، صوفیاست) و البته در «مرگ و دوشیزه» چنین زنانی را می‌بینیم. چون زن‌ها منبع زندگی هستند به‌خصوص وقتی آن‌ها علیه ستم به‌یامی خیزند، تأثیرگذاری‌شان بیشتر هم می‌شود. اگر چه آدم‌ها باید این را در نظر بگیرند که اغلب اوقات زنان، دقیقاً به‌خاطر اینکه می‌ترسند زندگی‌ای که به دیگران داده‌اند به سادگی از آن‌ها گرفته شود، بسیار محافظه‌کار هستند. من مجذوب لحظه‌ای هستم که زنی تصمیم می‌گیرد، نباید جهان را همان‌طور که به دستانشان داده شده، بپذیرد و همه‌ی قواعد را زیر و روی کند و ما را وادار می‌سازد به شیوه‌ای کاملاً متفاوت به جامعه نگاه کنیم. درنهایت هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را متوقف کند.

«شما سه‌سال باشکوه را در دوران آلوده تجربه کردید و بعد شاهد فروپاشی عظیم امید بودند. بزرگ‌ترین درسی که از آن روزهای نوشتیدنی و گل سرخ گرفتید و بعد روزهای خشم و وحشت، چه بوده؟

راستش آنقدر تعداد درس‌هایی که گرفته‌ام زیاد بوده که نمی‌توانم اینجا فهرست‌شان کنم. اما معدودی از آن‌ها شامل چنین چیزهایی می‌شود؛ اگر می‌خواهید با تندروی جامعه‌ای را تغییر بدهید، نمی‌توانید با اقلیتی از مردم دست به این کار زنید بلکه نیاز به متحدان گسترده از همه‌ی طبقات و همه‌ی عقاید و علایق خواهید داشت، همچنین به یاد داشته باشید که مخالفان تان هم انسان هستند؛ اهمیتی ندارد مرتکب چه اعمال ظالمانه و وحشتناکی شده باشند. همیشه جذب بهترین چیزهای وجودشان شوید. شما نمی‌خواهید در حین مبارزه با دشمن، خودتان هم تبدیل به او شوید. دست آخر اینکه از اینکه جریان و حرکت خودتان را نقد کنید، ترسید اما این کار را آرام و با عشق و مهربانی انجام دهید و خودتان را هم تا جایی که منجر به فلج‌شدن تان نمی‌شود، نقد کنید.

«من معمولاً در گفت‌وگو از کسی نمی‌خواهم اگر چیزی مانده بگوید. اما دوست دارم شما از سمت خودتان به خوانندگان تان در ایران چیزی بگویید. هر چیزی که به‌نظرتان می‌رسد.

ناامید نشوید. آن‌هایی که ستم می‌کنند از آن چیزی که هستید، از کشوری که رویایش را دارید، می‌ترسند. تکرار می‌کنم؛ ناامید نشوید. فضاهای کوچکی از امید می‌توانند شبیه موج‌هایی کوچک در یک دریاچه رشد کنند. موج‌های کوچک تبدیل به موجی بزرگ می‌شود که سونامی صلح را در آینده شکل می‌دهند و هرگز فراموش نکنید که برقصید، بازی کنید و بخندید. این‌ها پیروزی‌های بزرگ برای انسانیت ما هستند و برای آخرین بار؛ ناامید‌نشوید.